

عرفان مسیحی در آلمان (قرن سیزده و چهارده میلادی)

حمیده بهجت ■

استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران □□

چکیده

عرفان مسیحی آلمانی، جنبشی درون‌گرا و مذهبی است که در دوران گوتیک از قرن دوازدهم تا قرن پانزدهم، به ویژه در زمان شکوفایی آن یعنی قرن سیزدهم و چهاردهم شکل گرفته است. این جنبش دینی، همان‌طور که از نامش پیدا است، در سرزمینهای آلمانی زبان به وجود آمد و آثار مدون آن به زبان آلمانی است. فروپاشیدن فرهنگ شهنسواری درباری از سویی و پدیده‌هایی مانند بلایای طبیعی از سوی دیگر، زمینه مساعدی برای انسجام عرفان مسیحی آلمانی گردید.

تحول اجتماعی مورد بحث، براساس علوم دینی قدیسین مسیحی و حکمت مَدَرسِی و عرفان نوافلاطونی پایه‌ریزی شد و قواعد فرقه دومینیکی به آن تکامل بخشید.

جنبش مذکور نخست در میان زنان و مردان روحانی و به خصوص در دیرها رواج داشت؛ اما به تدریج روحانیون خارج از دیرها و افراد غیر روحانی را هم دربرگرفت. در این راستا، عرفان زنان، عرفانی احساسی و تجربی، و عرفان مردان، عرفان نظری و شهودی است. از جمله زنان عارف می‌توان به مشتهیلد فن ماگدبورگ و هیلدگارڈ فن بینگن اشاره کرد. مَنیستر اِکهارت نامی‌ترین عارف مرد این جنبش است که شاگردانی مانند سُوِیزه و تاوُلر از مکتب درس او استفاده کرده‌اند.

کلید واژه‌ها: عرفان مسیحی، حکمت مَدَرسِی، مینستر اِکهارت

۱. مقدمه

مقاله حاضر پس از نگاهی اجمالی به عرفان مسیحی و تعاریف کلی در این باره به شرح ویژگیهای عرفان مسیحی آلمانی، مخصوصاً در دوران شکوفایی آن (قرون سیزده و چهارده میلادی) می‌پردازد و سرانجام به اختصار، زندگی، آثار و عقاید چند عارف این دوران را





بررسی می‌کند.

عرفان یک جهان‌بینی یا مذهب مجزا، با فلسفه نظری خاص نیست و از راه و رسم مطلق پیروی نمی‌کند، بلکه به یک دین یا نظام فکری نیاز دارد تا خود را از طریق آن عرضه کند. مذاهب، اعتقادات و فرهنگهای مختلف رنگ و بوی خاص خود را به عرفان می‌دهند و عرفان نیز در گستره آن دین و عرف خاص، خود را عرضه می‌کند. عرفان یهودی، عرفان مسیحی، عرفان اسلامی، عرفان هندی و عرفان هلنیستی از این جمله‌اند.

۲. عرفان مسیحی

واژه معادل عرفان در زبان آلمانی «Mystir» است که از کلمه یونانی «myo» به معنای بستن و سکوت کردن گرفته شده است. این کلمه از صفت «mysticos» مشتق شده که نشان‌دهنده معنای نهانی کلام انجیل و به عبارتی حضرت مسیح در ادوار قدیم کلیسا بوده است. بعدها میستیش^۱ نزد دیونوسیوس کاذب^۲ به معنای «تجربه خداوند پنهان» یا «خداوند در تجربه پنهانی» بود. در کتابهای عهد عتیق و عهد جدید توصیفهای عارفانه وجود ندارد، اما با این حال، عرفا در آنها مبنایی برای تجارب خویش یافتند. قسمتهایی از کتاب مقدس، مانند ملاقات حضرت موسی با خداوند یا معراج حضرت مسیح و نزول روح القدس بر حواریون، و مکاشفه یوحنا به عنوان سرمشق و نمونه ارتباط با خداوند، پایه و اساس درک عرفانی و تجارب مذهبی شخصی قرار گرفته‌اند.

به طور کلی، تجربه یکی از ویژگیهای عرفان مسیحی به شمار می‌آید [۲]. براین اساس، تعریف جامع عرفان مسیحی را می‌توان در گفته توماس آکویناس^۳، قدیس و فیلسوف بنام ایتالیایی یافت: «شناخت خداوند از طریق تجربه»^۴.

دیونوسیوس آریوپاگوسی معروف به دیونوسیوس کاذب، فیلسوف اوایل قرن پنجم یا ششم میلادی، با کتاب مشهورش به نام الهیات عرفانی^۵ بیشترین تأثیر را بر عرفان مسیحی گذاشت. اثر فوق که خود ریشه در فلسفه افلاطونی مسیحی و فلسفه نوافلاطونی دارد، به عنوان کتاب مرجع برای عرفان قرون وسطی شناخته شد. ویژگیهای حکمت عرفان دیونوسیوس در سه اصل خلاصه می‌شود: (۱) خداوند در ماورای هستی و غیرقابل شناخت است؛ (۲) صحبت کردن درباره خداوند غیر ممکن است؛ (۳) هدف از الهیات عرفانی، «وصال» است که بعد از طی مراحل «پاکی» و «روشنایی» حاصل می‌شود. در عرفان مسیحی راه سلوک را به سه مرحله

1 . mystisch

2 . Pseudo- Dionysius Areopagita

3 . Thomas von Aquin

4 . cognitio Dei experimentalis

5 . *De Mystica Theologia*

تقسیم کرده‌اند: «راه پاکی»،^۱ «راه روشنایی»،^۲ و «وصال».^۳ سالک پس از طی این مراحل به وصال خداوند می‌رسد، یعنی همان پدیده‌ای که به وحدت عرفانی^۴ معروف است و این غایت و نهایت راه عرفان است که در آن، سالک راه حق قادر است بدون واسطه به ملاقات خداوند نایل شود. عرفایی که به درجهٔ وحدت عرفانی می‌رسند در دو مورد اتفاق نظر دارند: یکی اینکه هیچ انسانی قادر نیست بدون آمادگی و زهد و پاکی به این مرحله از سلوک برسد و دیگر اینکه وحدت عرفانی، نتیجهٔ «راه پاکی» نیست. پاکی، به عنوان قابلیت دریافت، شرط لازم است، اما وحدت عرفانی، هدیه‌ای است مطلق و آزاد از سوی خداوند و انسان قادر نیست با آماده ساختن خویش از طریق زهد آن را نصیب خویش سازد.

یکی از خصوصیات وحدت عرفانی این است که با پدیده‌ای به نام شناخت منفی خداوند^۵ در ارتباط است. بسیاری از عرفا به قابل درک نبودن و غیرقابل شناخت بودن خداوند اشاره می‌کنند. اگر چه خداوند در ذات خویش قابل درک است، اما شناخت او برای عقل بشری میسر نیست. از همین رو عرفا از «ظلمات الهی»^۶ و «سکوت عقل بشری»^۷ صحبت می‌کنند. نه عقل بشری قدرت ادراک خداوند را دارد، و نه زبان زمینی گویای تجربه‌ای آسمانی است. به همین دلیل، عرفا تجربهٔ غیرقابل ذکر وحدت عرفانی را به صورت شطحیات بیان می‌کنند و برای مثال «شعاع تاریک نور»^۸، «نور مخفی»^۹ و «نادانی حکیمانه»^{۱۰} را مطرح می‌سازند.

در قرن سیزدهم توماس آکویناس «حکمت مَدْرَسی»^{۱۱} را بنا نهاد که آمیزه‌ای از فلسفه - بخصوص فلسفهٔ ارسطو - و الهیات بود. حکمت مَدْرَسی پایه و اساس عرفان قرون وسطی را تشکیل می‌دهد. در حقیقت، عرفان خود وسیله‌ای است برای گسترش و عمیقتر شدن علوم فلسفی و الهیات. به این ترتیب، دو مکتب بزرگ فرانسیسیان^{۱۲} و دومینیکیان^{۱۳} به وجود می‌آید و در مورد مسائل مهم دین و فلسفه به بحث و جدل می‌پردازد که یکی از این مسائل، برتری شناخت یا عشق در عرصهٔ عرفان است.

در اوج قرون وسطی، انشعابات ملی - میهنی افزایش یافت و عرفان نیز برحسب ویژگیهای هر کشور در دوره‌ای خاص نُضج گرفت و به اوج رسید. به این ترتیب، ما شاهد شکوفایی عرفان ایتالیا در قرن سیزدهم، عرفان آلمان در قرن سیزدهم و چهاردهم، عرفان انگلیس در قرن

- | | |
|---|------------------------------------|
| 1 . Läuterung (via purgativa) | 2 . Erleuchtung (via illuminativa) |
| 3 . Einung (via unitiva) | 4 . Unio mystica |
| 5 . negative Erkenntnis Gottes | 6 . die göttliche Dunkelheit |
| 7 . das Schweigen der menschlichen Vernunft | |
| 8 . dunkler Lichtstrahl | 9 . verborgenes Licht |
| 10 . gelehrtes Nichtwissen | 11 . die Scholastik |
| 12 . Franziskaner | 13 . Dominikaner |



چهاردهم و پانزدهم، عرفان اسپانیا در قرن شانزدهم و عرفان فرانسه در قرن هفدهم هستیم.

۳. عرفان مسیحی آلمانی در قرن سیزدهم و چهاردهم

عرفان آلمانی به معنای گسترده آن یک جنبش درون‌گرای مذهبی را در دوران کوتیک از قرن دوازدهم تا قرن پانزدهم میلادی دربر می‌گیرد و در معنای محدودش نشان‌دهنده عرفان کلاسیک آلمانی در زمان شکوفایی آن، یعنی قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی است که تحت سرپرستی دومینیکیان به وجود آمد.

عرفان آلمانی به جنبش دینی عرفانی در سرزمینهای آلمانی زبان اطلاق می‌شود. تحقیقات، مستندات، تجارب و آثار این پدیده دینی در اکثر موارد به زبان آلمانی تدوین شده و وجه تسمیه آن نیز همین خصیصه است.

دلایل پیدایش این جنبش مذهبی را می‌توان در غنا و پختگی یک فرهنگ در حال انقراض یافت. این دلایل زمینه‌ای به وجود می‌آورند که در آن عرفان تسلائی است برای تفرقه ایجاد شده بین خداوند و انسان. به این ترتیب، تعجبی ندارد که عرفان آلمانی در قرون وسطی شکوفا شد و پاییز قرون وسطی را درخشان و پررونق ساخت. این دوران مصادف است با فروپاشیدن فرهنگ شهبواری درباری و روی کار آمدن فرهنگ شهرنشینی که پیام‌آور رشد صنایع دستی و شکوفایی روحیه سرمایه‌داری بود. در این عصر، شاهد کشمکش بین پاپ و پادشاه هستیم. دورانی است سراسر تحول، آتش‌سوزی، غارت، ویرانی، تبعید و بلایای طبیعی. انسان این دوران، که این چنین در معرض حوادث ناگوار و تحولات تاریخی قرار گرفته بود، احساس سرگستگی و عدم اطمینان می‌کرد و به دنبال نقطه اتکایی بود که در این کشمکشها یاورش باشد و موجبات آرامش قلبی او را فراهم کند. این اوضاع و احوال زمینه مناسبی بود برای پیدایش، رشد و تکامل عرفان مسیحی در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی.

شکل‌گیری عرفان آلمانی، بخصوص عرفان نظری آلمانی، با رُخداد مهم دیگری مرتبط است. در سال ۱۲۶۷، «کلمنیس چهارم»^۱ دستور داد راهبان فرقه دومینیکیان، تدریس و حمایت مذهبی از راهبه‌ها را در بسیاری از دیرهای آلمان، به خصوص شمال آلمان، به عهده بگیرند. این راهبه‌ها در مکتب راهبان دومینیکی تعلیم می‌یافتند و تحت تأثیر موعظه‌های آنها حکمتِ مَدْرَسی را فرا می‌گرفتند. از آنجا که نه فقط راهبه‌ها، بلکه راهبه‌های دومینیکی هم شَم عرفانی داشتند، این تعالیم و بحثها موجب پیدایش زمینه مناسبی برای تولد عرفان نظری در آلمان شد. عرفان مسیحی آلمانی در قرون وسطی شامل دو بخش است: عرفان زنان که به پیروی از

«برنارد کلرووی»^۱ عرفانی احساسی، تجربی و پیامبرانه است، و عرفان مردان که به پیروی از «دومینیک قدیس»^۲ مؤسس فرقهٔ دومینیکی، عرفانی نظری و شهودی است.

به لحاظ تاریخ عقیدتی، عرفان آلمانی با علوم دینی مقدسین مسیحی پیشین و همچنین با حکمت مَدْرَسی ارتباط مستقیم دارد. نخست اینکه اندیشه «تولد خداوند در جان»^۳ که برگرفته از کتاب مقدس است، ریشه در عقاید مقدسین مسیحی پیشین دارد. دوم اینکه حکمت مَدْرَسی، به ویژه آنچه از عقاید توماس آکویناس و قدیس «بوناونتوره»^۴ نشأت گرفته، زمینهٔ مناسبتری برای عرفان مسیحی به وجود آورد. توماس آکویناس نظریهٔ همسانی فیضهای الهی - برگرفته از عقاید پولوس - را با هفت رحمت روح القدس مطرح می‌کند و ارزش زیادی برای معرفت قائل می‌شود. به عقیدهٔ او، شرط عشق همانا معرفت است و معرفت نیز فقط هنگامی حاصل می‌شود که عشق وجود داشته باشد. به علاوه قواعد فرقهٔ دومینیکی تعیین‌کنندهٔ معنای اصلی عرفان در وظایف دینی شد. به طور خلاصه می‌توان گفت که عرفان آلمانی براساس علوم دینی مقدسین مسیحی پیشین و حکمت مَدْرَسی و عرفان نوافلاطونی پایه‌ریزی شد و قواعد فرقهٔ دومینیکی به آن شکل و انسجام بخشید.

هدف عرفان آلمانی این است که انسان را از حقیقتی که در باطن او وجود دارد آگاه سازد و او را به درون‌گرایی و آزادی رهنمون شود. بنابراین، عرفان آلمانی نزد بهترین پیروان این پدیده و حتی در دیرها نیز به صورت گوشه گرفتن از دنیا و به معنای فرار از دنیا نبوده است. عرفان آلمانی زهد را به رهایی درونی و آزادی از تعلقات دنیوی تعبیر می‌کند و برای نوع دوستی و همدردی با انسان رنج‌کشیده ارزش زیادی قائل است.

عرفان آلمانی جنبشی بوده که بین زنان و مردان روحانی و به ویژه در دیرها رواج داشته، اما روحانیون خارج از دیرها و همچنین افراد غیر روحانی را نیز در بر گرفته است. این عارفان اغلب انسانهای مقدسی بودند که به طور جدی با دنیاگرایی کلیساهای قرون وسطایی و آشوبهای بدعتگذارانه آن عصر مبارزه می‌کردند.

هدایت و رهبری روحانی عرفان آلمانی به عهدهٔ فرقهٔ دومینیکیان بود، در حالی که عرفان فرانسیسیان بیشتر به دینداری مردمی نزدیک بود. اعضای سایر فرقه‌های قدیمی، مانند بندیکتیان^۵، سیسترسیان^۶ و آوگوستینها^۷ نیز به عرفان آلمانی روی آوردند.

یکی از علل مهم رواج این پدیده، ارتباط بین رهبانان، به ویژه از طریق مکاتبه، و سفرهای آنها به نقاط دیگر بود. آثار و دستنوشته‌های این رهبانان و عرفا را می‌توان در سبکها و

- 1 . Bernhard von Clairvaux (1090-1153)
- 2 . Dominikus de Guzman
- 3 . Gottes Geburt in der Seele
- 4 . Bonventura
- 5 . Benediktiner
- 6 . Zisterzienser
- 7 . Augustiner



شیوهای ادبی گوناگون مشاهده کرد: موعظه، صحبت، جلسات مذهبی، رسالات عارفانه، زندگینامه‌ها، حکایات مذهبی با مضامینی دربارهٔ قدیسین، کلمات قصار، دعاها و نامه‌ها. برای تدوین آثاری دربارهٔ عرفان به عنوان رشته‌ای از الهیات، بیشتر از زبان لاتین استفاده می‌شد. لاتین به عنوان زبان رسمی آن دوران امر مراوده و تبادل نظر افرادی که ملیت‌ها و زبانهای متفاوت داشتند را بسیار آسان می‌کرد. اما برای بازگفتن مشاهدات و الهامات قلبی، گفتارهای تسلی‌بخش مذهبی، و شعرهای عارفانه از زبان متداول آلمانی استفاده می‌شد. این امر نه فقط در مورد عرفای بنام مانند میستر اِکهارت^۱، هاینریش سُوپزه^۲ و یوهانس تاؤلر^۳ صدق می‌کند، بلکه در مورد زنان عارف قرون دوازده و سیزده میلادی، مانند میشتیلد فُن ماگدبورگ^۴ و دوستانش در دیر هِلِفْتا^۵ هم صادق است. بی‌شک تأثیری که عرفان آلمانی در اقصی نقاط مغرب زمین، از جمله فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و انگلستان به جا گذاشت مدیون آثاری است که یا در اصل به زبان لاتین بودند یا بعداً به این زبان ترجمه شدند. این تأثیرگذاری «رخدادی بااهمیت تاریخی و جهانی» [۲] محسوب می‌شود.

جنبش مذهبی «قلب مسیح»^۶ متأثر از گِرْتروِد بزرگ^۷، عرفان انگلیسی از طریق رویس بْرُک^۸ و همچنین «تمرینات مذهبی ایگناتیانی»^۹ از طریق فرقهٔ دینی «پیروی از حضرت مسیح»^{۱۰} هر سه با عرفان آلمانی ارتباط مستقیم دارند و از آن تأثیر پذیرفته‌اند. ناگفته نماند که پیروان این جنبشها با تغییر و تحولی ایدئالیستی، امروز نیز وجود دارند. در ادامه چند تن از شخصیت‌های بنام عرفان آلمانی معرفی می‌شوند.

- هیلدگارِد فُن بینگن^{۱۱} در سال ۱۰۹۸ در «پرمرس هَیم»^{۱۲} به دنیا آمد. هشت ساله بود که تارک دنیایی به نام یوتافُن شِپان هَیم^{۱۳} که عضو فرقهٔ دومینیکیان بود، مسئولیت تعلیم و تربیت او و چند دختر دیگر را در دیر کوچکی به عهده گرفت.

در فاصلهٔ سالهای ۱۱۱۲ و ۱۱۱۵، هیلدگارِد به فرقهٔ بندیکتیان پیوست و پس از مرگ یوتا ریاست آن دیر کوچک را به عهده گرفت. در سال ۱۱۵۱ این گروه، که اکنون به فرقهٔ زنان تبدیل شده بود، به صومعه‌ای نقل مکان کرد که هیلدگارِد در «روپرس برگ»^{۱۴} در حومهٔ بینگن بنا

1 . Meister Eckhart

2 . Heinrich Seuse

3 . Johannes Tauler

4 . Mechthild von Magdeburg

5 . Helfta

6 . Herz-Jesu-Kult

7 . Gertrud die Grösse

8 . Ruysbroek

9 . die ignatianischen Exerzitien

10 . Nachfolge Christi

11 . Hildegard von Bingen

12 . Bermersheim

13 . Jutta von Spanheim

14 . Rupersberg



نهاده بود. هیلدگار德 بعدها دیر دیگری نیز در مجاورت رود راین در «آئی بینگن»^۱ ساخت. او به گفته خودش، از کودکی در زمینه مشاهدات غیبی استعداد داشت، ولی در ۴۲ سالگی و بعد از یک بیماری سخت به نوشتن خوابها و مکاشفاتش پرداخت. راهبی به نام «ولمار»^۲ که در دیر بندیکتیان در همسایگی دیر زنان زندگی می‌کرد، در نوشتن این خوابها به وی کمک می‌رساند و یکی از خواهران روحانی کتابهای هیلدگار德 را نقاشی می‌کرد.

به گفته هیلدگار德، بسیاری از روحانیون، از جمله رئیس و پدر روحانی دیر و سپس اسقف «ماینتس»^۳ و سرانجام پاپ «آئی کین سوم»^۴ آثارش را بررسی کردند. با وساطت پرنارد فُن کِیروو، عارف بنام آن زمان، پاپ در سال ۴۸ - ۱۱۴۷ در گردهمایی روحانیون کلیسا در «تیر»^۵ اجازه داد اولین اثر هیلدگار德 با عنوان شناخت طریق معرفت^۶ منتشر شود. هیلدگار德 علاوه بر علم پیشگویی، از علوم روز هم بی‌بهره نبود و از او در امور مختلف، مانند علوم طبیعی، پزشکی و حتی علوم سیاسی یاری می‌گرفتند.

تا به امروز سیصد نامه از هیلدگار德 به دست آمده است که در اصالت آنها تردید نیست. مخاطبان این نامه‌ها، علاوه بر توده مردم، از جمله پاپ، پادشاه و زن عارف دیگری به نام «الیزابت شونا»^۷ هستند. هیلدگار德 در نامه‌هایش به تمامی مسائل آن زمان پاسخ داده است. او همچنین در مقام مبلغ مذهبی چهار بار به قصد ایراد موعظه سفر کرد که این امری بسیار نادر برای یک زن راهبه در آن زمان بوده است. او در هفده سپتامبر ۱۱۷۹ در ۸۱ سالگی درگذشت.

آثار مکتوب هیلدگار德 درباره موضوعهای مختلف، مشروح و از هر حیث فوق‌العاده و کامل است. وی بعد از نوشتن کتاب الهامات با عنوان شناخت طریق معرفت، دو اثر دیگر با عناوین هدف از زندگی^۸ و جلوه‌های الهی^۹ تدوین کرد. سایر آثار او در زمینه‌های طبیعت و درمان شامل کتاب جانوران، گیاهان، سنگها و رساله‌ای در باب علت و مداوای بیماریها نشان از قدرت و توانایی او در علوم مختلف دارد. وی یادداشتهایی نیز درباره انجیلاها و قواعد فرقه بندیکتیان نوشت و شهادتنامه‌ای هم برای خواهران روحانی دیر خود تدوین کرد. همچنین تذکره‌هایی به صورت کتب مذهبی و سازنده درباره قدیسین به رشته تحریر درآورد. هیلدگار德 مجموعه اشعاری با عنوان «مراتب فضیلت»^{۱۰} برای تکخوانی و همخوانی در مراسم مذهبی سرود که توصیفی از توبه و بازگشت جان به سوی خداوند است. او سرودهایی نیز برای استفاده شخصی خود در مراسم مذهبی می‌سرود و برای آنها آهنگ نیز می‌ساخت که ۷۷ قطعه از این

1 . Eibingen

2 . Volmar

3 . Mainz

4 . Papst Eugen

5 . Trier

6 . *Wisse die Wege*

7 . Elisabeth von Schönau

8 . *Buch der Lebensverdienste*

9 . *Buch von dem Wirken Gottes*

10 . *Ordnung der Tugenden*



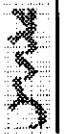
سرودها برجامانده است.

از آثار پر رمز و راز هیلدگارڈ نوشته اسرارآمیز^۱ و زبان اسرارآمیز^۲ است که زبانی ناشناخته شامل نهد و اثره در تدوین آنها به کار رفته است. این آثار برحسب موضوعهای مختلف تنظیم شده و کلید شناسایی اخبار مخصوصی از آسمان محسوب می‌شوند. تاکنون هیچ تفسیری بر این آثار نوشته نشده و همچنان در هاله ابهام مانده‌اند.

افکار و عقاید هیلدگارڈ فن بِنِگن: هیلدگارڈ در رسالتی که از جانب خداوند به او تفویض شده، به پیروی از پیامبران و غیب‌گویان عهد عتیق و عهد جدید، خود را غیبگو و فرستاده می‌دانست. او در حقیقت نمی‌خواست آینده را پیش‌گویی کند، بلکه قصد او ارائه تعالیمی دوستانه دربارهٔ درسهای رهایی‌بخش حضرت مسیح بود که تمامی خلقت را دربرمی‌گرفت. به عقیدهٔ هیلدگارڈ، خداوند تمامی هستی را در وجود و ذات خود تعیین کرده و در آن نفوذ کامل دارد. خداوند بخصوص بر انسان که تصویری از او است احاطه نامحدود دارد. اعتقاد به رستگاری و شناخت خداوند، زمینه‌ساز آثار و افکار هیلدگارڈ در نحوهٔ رفتار و زندگی صحیح انسان است.

- **مِشْتَهیلْدُفْن ماکْدِبورگ** در سال ۱۲۰۷ در یک خانواده شوالیه‌ای در اسقف نشین ماکْدِبورگ به دنیا آمد [۳]. او در ارتباط مستقیم با فرهنگ اشرافی دربار بزرگ شد، بی‌آنکه در واقع تعلقی به دنیای اشراف داشته باشد. دربارهٔ تحصیلاتش اطلاعی در دست نیست. او خود را بی‌سواد می‌خواند، زیرا در زمینهٔ لاتین و الهیات تحصیل نکرده بود. با این حال، در کتابش شواهدی دال بر معلومات وسیع او در زمینهٔ ادبیات، انجیل و الهیات وجود دارد.

مِشْتَهیلْد می‌گوید که در دوازده سالگی حس کرد روح القدس به او سلام و تهنیت می‌گوید و این ارتباط تا سی سال پس از آن هر روز ادامه داشت. در سال ۱۲۳۰ تارک دنیا شد و به جمعی از «بگین‌ها» پیوست که مشاور و حامی مذهبی آنها دومینیکیان بودند. از آن پس زندگی‌اش را با کارهای دستی، پرستاری و مراقبت از بیماران و مستمندان و خدمت به کسانی که در بستر مرگ بودند، می‌گذراند. در سال ۱۲۵۰، به توصیهٔ پدر روحانی‌اش (هاینریش فُن هاله^۳) از فرقهٔ دومینیکیان، به نوشتن خاطرات و دریافتهایش پرداخت. این پدر روحانی بعدها یادداشتهای او را جمع‌آوری و تنظیم کرد که در اثری با عنوان نور جاری الهی^۴ منتشر شد. چنان‌که از این کتاب برمی‌آید، مِشْتَهیلْد نیز همچون خواهران روحانی قبل از خود که به نوشتن الهاماتشان می‌پرداختند، با دشمنی مردم و انتقاد کلیسا مواجه شد. در نتیجه این تهدیدات و همچنین تصمیم شورای فرقهٔ دومینیکیان علیه بگین‌ها، مدتی نزد اقوامش زیست. در سال ۱۲۷۰ که به



1 . *Literae ignotae*

2 . *Lingua ignota*

3 . Heinrich von Halle

4 . *Das fließende Licht der Gottheit*

دلیل کهولت و احتمالاً بیماری وضع ناگواری داشت در دیر سیسترسیان در هلفتا پذیرفته شد. میشتهیلد در این دیر از حمایت معنوی سرپرست دیر، «گرتروود فُن هاگ بُرن»^۱ و خواهران روحانی، مانند «گرتروود فُن هلفتا»^۲ معروف به گرتروود بزرگ و «میشتهیلد فُن هاگ بُرن»^۳ برخوردار شد. این هر دو خواهر روحانی نیز مانند خود او، تجارب عرفانی و مشاهدات خود را به رشته تحریر درمی آوردند. او که در اواخر زندگی نابینا شده بود، آخرین بخشهای کتابش را به این دو خواهر روحانی دیکته کرد. میشتهیلد در سال ۱۲۸۲ در جمع خواهران روحانی از دنیا رفت، در حالی که آوازه تقدسش همه جا پیچیده بود.

افکار و عقاید میشتهیلد فُن ماگدبورگ: میشتهیلد فُن ماگدبورگ بی اغراق بزرگترین زن عرفان آلمانی قرون وسطی به شمار می آید. کتاب او با نام نورجاری الهی در حقیقت اولین کتاب عرفان آلمانی است و از بهترین و مهمترین آثار در این زمینه محسوب می شود [۳، ۴]. این کتاب، چه به لحاظ ظاهر و چه از نظر محتوا، بسیار متنوع و شامل بخشهای زیر است:

توصیف مشاهدات و الهامات باطنی، شرح ادبی تجربه وصال با خداوند، گزارش خوابهای میشتهیلد درباره خداوند و توصیف بهشت و جهنم همراه با پیامهای آموزنده و پیشگوییهای درباره آخرت.

وی در تدوین این اثر از سبکهای مختلف ادبی مانند سرودهای غنایی و عاشقانه، شعرهای ملی و سبکهای رایج در کتب مذهبی همچون مدیحه سرایی و دعا استفاده کرده است. نوشته های او، چه به نظم و چه به نثر، تأثیر فوق العاده ای دارد؛ نخست به دلیل قدرت کلام و سپس به دلیل تجارب خارق العاده او در زمینه عرفان. میشتهیلد می گوید کتابش حاصل تلاش و کوشش او نیست، بلکه رحمت الهی است که به او الهام شده است.

از ویژگیهای راه سلوک میشتهیلد تجربه تلخ او از سیر نزولی در این راه است. او نه فقط مانند سایر زنان قبل از خود، مرحله صعود و لذت روحانی و آسمانی را در طریق عرفان می شناسد، بلکه به صبر و تداومی نیز واقف است که از «تاریکی باطنی»^۴ و غیبت از حضور خداوند حاصل می شود. تجربه دوری از خداوند که اغلب پس از وصال به دست می آید در آثار میشتهیلد به شکل «عرفان نزول»^۵ دیده می شود. عنوان کتابش، نور جاری الهی، که در آن از تشبیهات آب و نور استفاده شده، بیشتر تصویری همراه با شادی از وجود خداوند را تداعی می کند. به طور کلی میشتهیلد از ایده نور و «ایده افاضه»^۶ - که از الهیات پسیدو دیونوسیوس آریوپاگوسی سرچشمه گرفته و «یوهانس اسکوتوس»^۷ بعدها آن را به مغرب زمین آورده - و

1 . Gertrud von Hackeborn

2 . Gertrud von Helfta

3 . Mechthild von Hackeborn

4 . innere Verdunkelung

5 . Abstiegsmystik

6 . Emanationslehre

7 . Johannes Scotus



متافیزیک نور در فلسفه نوافلاطونی و تشبیه‌هایی چون چشمه خداوندی، نور و آتش در انجیل الهام می‌گیرد. مشاهده ارتباط بین آفرینش و رستگاری برای می‌شته‌پلید به منزله آگاهی از مسئولیتی است که نسبت به دنیای اطراف و هموعانش دارد. او ابایی ندارد که از روحانیون و اعضای فرقه‌های مذهبی و کلیسا به عنوان یک سازمان انتقاد کند؛ زیرا خواهان آن است که در مقام مشاور و حامی در امور روزمره مذهبی خدمتگزار مردم باشد.

- **میسٹر اِکهارت**^۱ *فُن هُخ هَیم* معروف به میسٹر اِکهارت حدود سال ۱۲۶۰ در حومه «ارفورت»^۲ به دنیا آمد [۳]. احتمالاً او را در کودکی به دیر دومینیکیان در ارفورت فرستادند تا مراحل رهبانیت را طی کند.

اِکهارت در سال ۱۲۷۷ به عنوان یکی از اعضای فرقه دومینیکیان در پاریس تحصیل کرد و احتمالاً «تحصیلات جامع»^۳ این فرقه را در سال ۱۲۸۰ در کُن به اتمام رساند. او اولین درس نظری خود را در سال ۱۲۹۳ در دانشگاه پاریس داد و در سال ۱۲۹۴ موعظه‌ای ایراد کرد. متن این موعظه و همچنین متن اولین درس نظری او موجود است. در حقیقت اِکهارت با این وعظ مراحل و درجات شغلی خود را به عنوان واعظ فرقه مذهبی دومینیکی آغاز کرد. در سال ۱۲۹۴ اِکهارت در مقام معاون رئیس دیر در موطن خود و همزمان به عنوان کشیش در «تورینگن»^۴ به خدمت پرداخت و در همین دوره، اثر معروفش گفتاری در تعالیم^۵ را تدوین کرد. هدف از این تعالیم آماده ساختن رهبانان جوان دومینیکی برای زندگی مذهبی در دیر بود. در سال تحصیلی ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ از اِکهارت دعوت شد تا در کرسی استادی مخصوص خارجیان در دانشکده الهیات پاریس به تدریس بپردازد. در آن زمان اِکهارت ۲۵ سال بیشتر نداشت و با این حال دارای درکی روحانی، متفکرانه و مذهبی بود و می‌توانست آن را با زبانی ساده و روشن بیان کند. آثار او در این دوران عبارت است از: دو رساله و یک موعظه به افتخار قدیس آگوستین معروف و چند تفسیر از انجیل.

اِکهارت از سال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۱۱ میلادی رهبر دیر اُستانی «ساکسونیا»^۶ بود که از ۴۷ دیر دیگر تشکیل می‌شد. او در همین دوران به تعویض محل دیر راهبه‌های دومینیکی در شهر «لدا»^۷ و همچنین تأسیس سه صومعه دیگر برای زنان دست زد که حاکی از فعالیت وسیع او در عرصه‌های مذهبی و اجتماعی است.

اِکهارت در سال ۱۳۱۱ برای دومین بار به منظور تدریس به پاریس دعوت شد. پس از آن در



1 . Meister Eckhart von Hochheim

2 . Erfurt

3 . Generalstudium

4 . Thüringen

5 . *Reden der Unterweisung*

6 . Saxonia

7 . Lehda

مقام معاون رهبر فرقهٔ دومینیکیان در «اِشتراسبورگ»^۱ به خدمت پرداخت. اثر معروف او با عنوان تسلی الهی^۲ و موعظه‌اش با عنوان انسان شریف^۳ بعد از سال ۱۳۱۳ تدوین شد. اِکهارت این آثار را به «اُگنِس»^۴، ملکه مجارستان تقدیم کرد که پدر و همسرش را از دست داده بود و در کِسوت رُهبانیت در صومعه می‌زیست.

اِکهارت از سال ۱۳۲۳ مدرس تحصیلات جامع دومینیکیان در کُن بود و در همین شهر متهم شد که در موعظه‌های آلمانی خود احکام گمراه‌کننده‌ای آورده است. در سال ۱۳۲۶، اسقف کُن (هاینریش فُن ویرنبورگ)^۵ دستور داد مجمعی نوشته‌های اِکهارت را بررسی کند. نتیجهٔ این بررسیها فهرستی شامل چهل و نه یا پنجاه و نه جمله، غالباً از رسالات و موعظه‌های آلمانی او است که موارد اتهام اِکهارت را نشان می‌دهد. اِکهارت دفاعیه‌ای نوشت و متن آن را همراه با موارد اتهام برای قضاوت به دربار پاپ در «اُوینیون»^۶ فرستاد. او در بیست و چهارم ژانویه ۱۳۲۷ ضمن شکایت از طولانی شدن دادرسی، توانایی کمیسیون بررسی را مورد سؤال قرار داد و خطابه‌ای به دیوان قضایی پاپ فرستاد و در عین حال اعلام کرد پیشاپیش حکم این دیوان را می‌پذیرد. اِکهارت پس از ایراد موعظه خود در مقابل مردم در کلیسای دومینیکیان شهر کُن، اعلامیه‌ای به زبانهای آلمانی و لاتین قرائت کرد و در آن به مردم اطمینان داد که همواره از گناه و امور ناشایست در عرف و سنت احتراز کرده است و به طور کلی تمام مطالبی را که در آثار و موعظه‌هایش برخلاف ایمان نوشته و گفته شده، بی‌اعتبار اعلام می‌کند. این اعلامیه منتشر شد، اما مجمع، دفاعیهٔ اِکهارت را که خطاب به پاپ بود، ضبط کرد. از این رو او شخصاً برای دفاع از خود راهی اُوینیون شد. اِکهارت در اُوینیون یا شاید در طول سفر به این شهر، قبل از آوریل ۱۳۲۸ دار فانی را وداع گفت.

مجمع کمیسیون منتخب پاپ تعداد جملات مشکوک آثار اِکهارت را به بیست و هشت جمله تقلیل داد و «پاپ یوهانس بیست و دوم»^۷ در محکمه‌ای که در ۲۷ مارس ۱۳۲۹ تشکیل شد، هفده جمله از این بیست و هشت جمله را گمراه‌کننده و منحرف از دین و یازده جمله را نزدیک به کفر و الحاد اعلام کرد. با این حال، موعظه‌های اِکهارت، به خصوص در مناطق آلمانی و هلندی زبان، تا سال ۱۵۰۰ تأثیر بسزایی داشت.

بیشتر آثار اِکهارت به زبانهای آلمانی و لاتین نوشته شده است. نوشته‌های لاتین او شامل ترزا (احکام)، سؤالها، موعظه‌ها و تفاسیر، و آثار آلمانی او شامل سه رساله و ۱۵۰ موعظه است که در اصالت پنجاه موعظه از این تعداد تردید وجود دارد.

1 . Strassburg

3 . Von dem edeln Menschen

5 . Heinrich von Virneburg

7 . Papst Johannes XXII

2 . Buch der göttlichen Tröstung

4 . Agnes

6 . Avignon



- افکار و عقاید میسٹر اِکهارت: میسٹر اِکهارت در تاریخ عرفان مسیحی جایگاه الایی دارد. او بزرگترین عارف قرون وسطی و در حقیقت بنیانگذار عرفان نظری در آلمان است و نمی‌توان مبحثی از این پدیده مذهبی را بدون ذکر نام او مطرح کرد. شرح افکار و عقاید او به طور بنیادی از حوصله این مقاله بیرون است و در اینجا صرفاً به اختصار به میانی کلی نظریه‌های او در زمینه عرفان مسیحی اشاره می‌شود.

اِکهارت براساس روش و عرف فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو و از راه‌های فکری و فلسفی و همچنین به کمک تفسیر پیام الهی در کتاب مقدس بحثی جدید درباره خداوند و آفرینش و به خصوص انسان مطرح می‌کند. حکمت اِکهارت را که از این طریق حاصل شده، نمی‌توان به عنوان نظامی واحد و بسته توصیف کرد. اِکهارت بر این نکته تأکید دارد که خداوند در عظمت، مطلق بودن و وحدانیتش هیچ محدودیتی ندارد. به دلیل وحدانیت وجودی خداوند، در انسان پدیده‌ای غیر قابل توصیف در ارتباط بدون واسطه با خداوند وجود دارد که اغلب جرّقه و بارقه‌ای کوچک^۱ نامیده شده است و انسان می‌تواند در طول زندگی خود از این طریق به این ارتباط تحقق بخشد [۱]. او می‌گوید: «انسان باید در همه موارد در جستجوی خداوند باشد. این جستجو در همه زمانها و مکانها، در نزد همه مردم و به هر طریق، می‌تواند انجام پذیرد». بدین ترتیب، ممکن است انسان طی جریانی دائم از پراکندگی در کثرت به وحدت و منشأ اصلی بازگردد. وصالی که از این طریق بین انسان و خداوند میسر می‌گردد، همان وحدت عرفانی است که نزد اِکهارت مهمترین اصل است و پایه و اساس نظریه‌پردازی او را تشکیل می‌دهد. به عقیده اِکهارت، تجربه وحدت عرفانی از طریق شناخت و آگاهی حاصل می‌شود. این وصال بین جان انسان است، که می‌شناسد، و خداوند که شناخته می‌شود. چنین معرفتی فقط از طریق شهود و مکاشفه خلسه‌گونه برای انسان حاصل می‌گردد. در اینجا دیگر صحبت از درک مفهوم یک کلمه نیست. این وصال شهودی، آمیخته با تفکر است که از عقل فراتر می‌رود و حضور خداوند از طریق آن در جان به تجربه درمی‌آید. شاگردان و پیروان اِکهارت شهادت آن را ندارند که همانند او تا بالاترین درجات (راه وصال) طی طریق کنند و بیشتر بر دو مرحله از مراحل سه‌گانه سلوک، یعنی راه پاکی و راه روشنایی تأکید دارند.

- هاینریش سُوپزِه حدود سال ۱۲۹۵ در «کُنستانس»^۲ به دنیا آمد. در سیزده سالگی زندگی رهبانی را در بیر دومینیکیان شروع کرد. احتمالاً در فاصله سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ میسٹر اِکهارت را در حین تحصیل در کُن و در مقام شاگردی ملاقات کرد. پس از هفده سال تحصیل در ۳۱ سالگی از کُن به موطن خود بازگشت و به مدت بیست سال در مقام واعظ و حامی مذهبی خدمت کرد.

هنگامی که در کُنستانس فرمان ممنوعیت مراسم مذهبی (۱۲۴۶ - ۱۲۳۹) صادر شد، سُوِیزه همراه با دیگر راهبان دومینیکی از آنجا مهاجرت و پس از لغو قانون مذکور به کُنستانس مراجعت کرد. در سال ۱۲۴۸ به «اولم»^۱ رفت و تا پایان زندگی اش (سال ۱۲۶۶) در آنجا ماند. او در این دوره به تدوین چهار اثر با این عناوین پرداخت: ۱) کتاب کوچک حقیقت، ۲) کتاب کوچک حکمت جاودانی، ۳) نامه‌ها، ۴) زندگینامه^۵. اولین اثر او، یعنی کتاب کوچک حقیقت، که درباره عرفان نظری است، در سال ۲۷ - ۱۲۲۶ با تأثیرپذیری از اِکهارت نوشته شده است. در این کتاب او از موارد اتهام اِکهارت که استادش بوده دفاع می‌کند. این اثر به صورت سؤال و جواب، بین یک پدر روحانی (سُوِیزه) و خواهر روحانی («الیزابت اِشتاکل»^۶ که تحت حمایت سُوِیزه بود) نگاشته شده که در آن خواهر روحانی سؤالاتی درباره الهیات عرفانی مطرح می‌کند. اثر دیگر وی به نام کتاب کوچک حکمت جاودانی که در سالهای ۱۲۲۷ تا ۱۲۳۴ به زبان آلمانی تدوین شده، گزارشی است از ملاقات بین حضرت مسیح - که به صورت نمادین در شکل «حکمت جاودانی» ظاهر می‌شود - و ندیم و دوستدارش یعنی سُوِیزه. این کتاب احتمالاً در همان سالها به زبان لاتین ترجمه شد. سپس از لاتین به زبانهای دیگر مانند فرانسوی و ایتالیایی برگردانده شد و به صورت قابل توجهی انتشار یافت. تعدد نسخه‌های خطی این اثر در زبان آلمانی و فرانسوی نشان می‌دهد که این نوشته بعد از چهار کتاب پیروی از مسیح^۷ نوشته توماس آکمپیز رایجترین کتاب ادبیات تهذیبی در قرون وسطی بوده است. محتوای این کتاب درباره عرفان عملی است که به صورتی قابل درک برای همه نوشته شده است.

- افکار و عقاید هاینریش سُوِیزه: سُوِیزه با عارفان مختلف معاصر خویش از جمله یوهانس تاویر آشنایی و دوستی داشت. او در کتابهایش از نوشته‌های عرفا و دانشمندان دیگر مانند توماس آکویناس، برنارد فُن کِلِرو، آوگوستین و دیونوسیوس آریوپاگوسی نقل قول می‌کند. با وجود این در آثارش اندیشه و تفکری در باب نظریه‌پردازی عرفانی دیده نمی‌شود. او در مسأله وحدت عرفانی، مرز مشخصی بین خالق و مخلوق و در حقیقت، بین عالم لاهوت و عالم ناسوت تعیین می‌کند. در افکار او احساس و عشق، تنها وسیله برای تجربه عرفانی محسوب می‌شوند. شناخت و اراده در این مقوله راه به جایی نمی‌برد. راه عرفان، راهی که به خداوند ختم می‌شود، باید از مسیر انسان بودن حضرت مسیح - به عنوان یک واقعه تاریخی - بگذرد. پیروی از حضرت مسیح به خصوص در مورد مصائب او، راهی برای فنا و نهایتاً وصال با خداوند است.

1 . Ulm

2 . Büchlein der Wahrheit

3 . Büchlein der ewigen Weisheit

4 . Briefbüchlein

5 . Vita

6 . Elisabeth Stigel

7 . Vier Bücher der Imitatio Christi



کتاب کوچک حکمت جاودانی که از صد مراقبه دربارهٔ مصائب حضرت مسیح و حضرت مریم تشکیل شده، یکی از رایجترین آثار عرفان مسیحی در قرون وسطی به شمار می‌آید.

- یوهانس تاویر در سال ۱۳۰۰ در خانواده‌ای مرفه در اشتراسبورگ به دنیا آمد و بین سیزده و پانزده سالگی در همان جا به دیر دومینیکیان فرستاده شد. پس از دوران نوآموزی، به فراگیری منطق، علوم طبیعی و الهیات پرداخت. او احتمالاً میستر اِکهارت را به هنگام اقامتش در اشتراسبورگ ملاقات کرده، یا از طریق آثارش با وی آشنا شده است.

تاویر در طول مدت تحصیل و پس از آن، شاهد تحول مهمی در فرقه دومینیکیان، به ویژه در دیر خود بود. در آن زمان، دومینیکیان فلسفه ارسطویی را که به همت قدیس توماس آکویناس در قالب حکمت مَدْرَسی شکل گرفته بود، معتبر شناختند؛ اما این امر مانع از آن نشد که تاویر بعدها تحت تأثیر فلسفه میستر اِکهارت تعالیم خود را بر پایهٔ حکمت افلاطونی بنا نهد.

در نتیجهٔ اختلافی که بین شاه «لودویگ»^۱ و «پاپ یوهانس بیست و دوم» بروز کرد، تاویر همراه راهبان دیگر از اشتراسبورگ به «بازل»^۲ رفت. در آنجا با «هاینریش فَن نردلینگن»^۳ و فرقهٔ مذهبی او آشنا شد و کتاب نور جاری الهی اثر میشتهیلد از طریق همین آشنایی به دستش رسید. تاویر نیز نسخهٔ لاتین کتاب حکمت ابدی اثر دوست راهبش، سیویزه را به هاینریش داد. در سال ۱۳۲۳، راهبان همکیش تاویر به صومعهٔ خود در اشتراسبورگ بازگشتند، اما تاویر نخست در حومهٔ کُن، اشتراسبورگ و «مدینگن»^۴ در مقام موعظه‌گر خدمت کرد و سرانجام در حدود سال ۱۳۵۰ به دیر موطن خود بازگشت.

آثار مکتوب تاویر، که بیش از هشتاد موعظه را دربر می‌گیرد، علاقهٔ او را برای خدمت به مردم و حمایت معنوی از آنان نشان می‌دهد. او در شانزدهم ژوئن ۱۳۶۱ میلادی دار فانی را وداع گفت.

- عقاید و افکار یوهانس تاویر: تاویر یکی از سه عارف بزرگ فرقهٔ دومینیکیان در آلمان و بزرگترین عالم اخلاق در عرفان محسوب می‌شود. او هیچ‌گاه در فرقه و دیر خود مقام و منصبی را نپذیرفت و صرفاً یک حامی مذهبی و موعظه‌گر باقی ماند. تاویر مانند همعصران خویش، اِکهارت و سیویزه، به فراگیری علم الهیات پرداخت، هر چند این موضوع با روحانیت و معنویتی که با آن زندگی می‌کرد تضاد داشت. او آن شکل از علم الهیات که در مکتبی خاص فرا گرفته شود را در مقابل حکمت الهی تجربه شده در زندگی قرار می‌دهد و مقام «استادان زندگی» را به مراتب از «استادان درسی» بالاتر می‌داند و برای تأثیرگذاری و تجربه، ارزشی فراتر از لذت شناخت قائل است. این قبیل مقایسه‌ها نشان دهندهٔ تأکید تاویر بر این امر است که نظریه‌پردازی



1 . Ludwig

2 . Basel

3 . Heinrich von Nordlingen

4 . Medingen

درباره راه وصال بیهوده است. پیمودن راه وصال و تجربه آن بسیار ارزشمندتر از تعمق و تفکر درباره آن است. تاویلر خود می‌گوید که چون شخصاً وحدت عرفانی را تجربه نکرده نبایست راجع به آن صحبت می‌کرده و از خواننده آثارش از این نظر که حتی بسیار کم در این باره نوشته، پوزش می‌خواهد. تاویلر تلاش می‌کند به شکلهای مختلف به مخاطبانش تفهیم کند آنچه انسان را به وحدت عرفانی رهنمون می‌شود «راه پاکی»، «راه روشنایی» و بازنگری اخلاق و اراده انسان است.

او الهیات نظری و متافیزیک استادش، میستر اِکهارت را به خوبی می‌شناخت و به آن ارج می‌نهاد. تاویلر در مواعظش به تمامی موضوعاتی که اِکهارت مطرح می‌کند، می‌پردازد و می‌کوشد آنها را مطابق با مسائل روز تشریح کند. تاویلر مایل است تا حد ممکن به حکمت اِکهارت جامعه حقیقت بپوشاند. اگر چه اِکهارت هم حکمت خود را به صورت مجرد و انتزاعی بیان نکرده بود، تاویلر سعی داشت واضحتر و روشنتر صحبت کند و به روش زندگی روزمره مخاطبانش توجه بیشتری داشته باشد. یکی از تعالیم تاویلر یادآور آموزشهای اِکهارت درباره فقر باطنی و فقر ظاهری است.

تشویق به تسلیم و رهایی از خودپرستی و خودخواهی و به طور خلاصه، فروتنی که از تسلیم در پیروی از مصائب حضرت مسیح حاصل می‌شود و مآلاً یکی شدن اراده مخلوق و خواست خداوند، رسالت عارفانه تاویلر است.

۴. منابع

- [1] Vorgrimler, Herbert, *Theologische Gotteslehre*, Düsseldorf, 1985, a.a. O., S. 135-6.
- [2] *Lexikon Für Theologie und Kirche*, Freiburg in Breisgau, 1968, Bd. 2, Spalte 266-270.
- [3] Gnädinger, Louise (Hrsg.), *Deutsche Mystik*, Zürich, 1989, a.a.o, S. 49 ff, &52 f.
- [4] *Reallexikon der deutschen Literaturgeschichte*, Bd. 1-2, Berlin, 1958-1965, Bd., 3-5, Berlin, N.Y., 1977-1988, a.a.O., S 547 F.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی